معارف منطقی ـــــــــــــــ سال یازدهم، شماره اول، پیاپی ۲۰، بهار و تابستان ۱۴۰۳، ص ۲۹-۵۳

https://creativecommons.org/licenses /by-nc /4.0

doi 10.22034/manteghi. 2025.5001350

نوع مقاله: پژوهشی

دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۲۳ ـ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۰۱

نقش معرفت‌های حضوری در زیرساختارها یا مفاهیم علوم انسانی

محمد حسین‌زاده یزدی*

چکیده

نوشتار حاضر با رویکردی تحلیلی ـ انتقادی و با هدف پایه‌ریزی فلسفه‌های مضاف در رشته‌های علوم انسانی و جهت‌دهی به آنها، به بررسی نقش معرفت‌های حضوری در علوم انسانی پرداخته است. در این راستا، با ارجاع زیرساخت‌ها و مفاهیم بدیهی به معرفت‌های حضوری، به این نتیجه دست یافته است که علاوه بر دستاوردهای معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه نظریه ارجاع مفاهیم بدیهی به علم حضوری، می‌توان مفاهیم گوناگون علوم انسانی را به معرفت‌های حضوری ارجاع داد و تبیینی متقن برای واقع‌گرایی در گستره علوم انسانی ارائه کرد.

واژگان کلیدی: مفاهیم بدیهی و نظری، مفاهیم ارزشی، مفاهیم برساخته، معرفت حضوری، ادراک حسی، علوم تربیتی و روان‌شناسی.

*. استاد گروه فلسفه، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قم، ایران

orcid.org/0009-0004-8961-876X

mohammad_h@qabas.net

مقدمه

نظریه‌های عرضه‌شده در دانش‌ها، از جمله علوم انسانی، از تصدیقات یا قضایا تشکیل یافته‌اند. قضایا نیز از مفاهیم یا تصورات شکل گرفته‌اند. در معرفت‌شناسی با این پرسش مواجه می‌شویم که منشأ تصورات یا مفاهیم چیست و آن‌ها از چه منبع یا منابعی به‌دست می‌آیند؟ ازآنجاکه راه‌حل برگزیده این است که منشأ همه مفاهیم یا تصورات، اعم از مفاهیم حقیقی و غیرحقیقی و مفاهیم حقیقی اعم از بدیهی و نظری، علوم حضوری‌اند، مسئله‌ای دشوار پیش‌روی ما قرار می‌گیرد و آن اینکه مفاهیم بدیهی چگونه از علوم حضوری گرفته می‌شوند؟ در واکنش به این مسئله، با درون‌کاوی و اشراف بر نفس و ذهن و چگونگی کارکرد آن‌ها در مواجهه با پدیده‌ها درمی‌یابیم که ساختن مفاهیم، اعم از جزئی و کلی، پس از علم حضوری و شهودی به احساس و انعکاس آن در ذهن رخ می‌دهد. این بیان، مهم‌ترین دستاورد روش‌شناختی و معرفت‌شناختی نظریه برگزیده در این ساحت است. با تبیین راه‌حل مزبور، نقش معرفت‌های حضوری در زیرساختارها یا مفاهیم علوم انسانی و درنتیجه در پیدایش و ساماندهی علوم انسانی در این ساحت روشن می‌شود.

بدین‌سان، برای تبیین نقش معرفت‌های حضوری در مفاهیم علوم انسانی، لازم است بحث را در سه بخش پی‌گیریم:

الف) منشأ تصورات یا مفاهیم؛

ب) چگونگی دستیابی به تصورات یا مفاهیم از راه علوم حضوری؛

ج) دستاوردهای روش‌شناختی و معرفت‌شناختی پژوهش براساس نظریه برگزیده درباره تصورات و مفاهیم.

ازآنجاکه هر دو مسئله الف و ب را در نوشتاری دیگر به‌تفصیل بررسی کرده‌ایم (ر.ک: حسین‌زاده، ۱۳۹۴، ۱۴۰۰ و ۱۴۰۴)، و درعین‌حال لازم است راه‌حل‌های طرح‌شده در آن دو مسئله را کانون توجه قرار دهیم، در اینجا، پس از ارائه شمایی از آن پژوهش‌ها، به تبیین دستاوردها می‌پردازیم.

الف) منشأ تصورات یا مفاهیم

برای تبیین منشأ تصورات یا مفاهیم، لازم است به طبقه‌بندی آن‌ها توجه کنیم. تصورات یا مفاهیم بسیارند و اقسام گوناگونی دارند. آن‌ها یا حقیقی‌اند یا غیرحقیقی؛ و تصورات یا مفاهیم حقیقی، به‌لحاظ تقسیم‌بندی یا جزئی‌اند یا کلی؛ و تصورات یا مفاهیم کلی نیز یا ماهوی‌اند، یا منطقی و یا فلسفی و... . چنان‌که تصورات یا مفاهیم حقیقی در تقسیم‌بندی دیگری یا بدیهی‌اند و یا نظری. اکنون با این پرسش‌های دشوار و بحث‌برانگیز روبه‌رو هستیم که:

اولاً، منشأ مفاهیم و تصورات حقیقی چیست؟ آیا می‌توان گفت منشأ هر تصور یا مفهومی حقیقی، حواس ظاهری و تجربه‌های حسی است یا اینکه منشأ آن‌ها علوم حضوری است؟

ثانیاً، پرسش پیش‌گفته درباره مفاهیم غیرحقیقی، اعم از برساختی، قراردادی و اعتباری نیز مطرح است و لازم است بررسی کنیم که منشأ این دسته مفاهیم چیست؟

۱. نظریه رایج فیلسوفان مسلمان

در واکنش به پرسش نخست، در بستر تاریخ اندیشه، پاسخ‌های بسیاری می‌یابیم. دیدگاه رایج میان فیلسوفان مسلمان که به این بحث پرداخته‌اند، چنین است: مجموعه معرفت‌های بشر به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱. تصور یا مفهوم؛ ۲. تصدیق.

هریک از تصورات و تصدیقات، از منظرهای گوناگون تقسیماتی دارند. از منظری ویژه، به‌لحاظ ویژگی پیدایش یا منشأ آن، تصور بر دو قسم است: ۱. تصور اولی؛ ۲. تصور ثانوی.

تصورات ثانوی نیز اقسامی دارند: ۱. معقولات ثانیه فلسفی؛ ۲. معقولات ثانیه منطقی.

منشأ تصورات ثانوی، اعم از مفاهیم ثانیه منطقی و فلسفی، تصورات اولیه یا معقولات اولی است. بدین‌سان، معقولات ثانیه از معقولات اولی برگرفته می‌شوند.[۱] مفاهیم اولیه یا معقولات اولی که ماهوی‌اند و ازاین‌رو «مفاهیم ماهوی» نامیده شده‌اند، از مفاهیم جزئی حسی برگرفته می‌شوند. مفاهیم جزئی حسی از اشیای خارجی از طریق حواس ظاهری به‌دست می‌آیند. با حس بینایی رنگ‌ها، با حس لامسه حرارت، زبری، نرمی و...، و با حس چشایی انواع شیرینی‌ها و شوری‌ها و... را درک می‌کنیم. منشأ دستیابی به مفاهیم جزئی حسی، حواس ظاهری است. در مرحله بعد، با روندی ویژه و کیفیتی خاص، به مفاهیم کلی ماهوی یا معقولات اولی دست می‌یابیم. درنهایت، ذهن از معقولات اولی یا مفاهیم کلی ماهوی، معقولات ثانیه، اعم از مفاهیم فلسفی و منطقی را برمی‌گیرد. بدین شیوه، ذهن انسان به مفاهیم فلسفی همچون علیت و معلولیت، جوهر و عرض، بساطت و ترکیب، وحدت و کثرت، امکان و وجوب و نیز به مفاهیم منطقی همچون قضیه، موضوع، محمول و استدلال دست می‌یابد (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۰، ج۶، ص۲۴۷-۲۴۹؛ صدر، ۱۹۷۰م، ص۶۶-۶۷).

از آنچه گذشت، نتیجه می‌گیریم که از نظر حکمای مشائی مسلمان، مفاهیم کلی، در برابر مفاهیم جزئی، نوع

---

۱. براساس تفسیری دیگر، اینکه معقولات ثانیه را ثانیه می‌گویند از این جهت است که به‌منزله صفات یا ویژگی‌های معقولات اولی درک می‌شوند، نه اینکه از آن‌ها گرفته می‌شوند.

ویژه‌ای از مفاهیم‌اند که با وصف کلیت در مرتبه خاصی از ذهن تحقق می‌یابند. گرچه آنان، در برابر حامیان نظریه افلاطونی مشاهده مُثُل، نظریه ارسطویی درباب حقیقت کلی را پذیرفته‌اند، اما نظریه ارسطو را نیز ترمیم کرده‌اند.[۱]

با اندکی تأمل، بدین نتیجه می‌رسیم که تقریر نوین فیلسوفان مشائی مسلمان، به‌رغم اصلاحاتی که آنان به عمل آورده‌اند، به ترمیم‌های بیشتری نیاز دارد. نخست، این ادعا که منشأ تصورات ثانوی، اعم از مفاهیم ثانیه منطقی و فلسفی، معقولات اولی است، باید این‌گونه اصلاح شود: تنها دسته‌ای از معقولات ثانیه که بسیاری از مفاهیم منطقی را دربر می‌گیرد، از معقولات اولی برگرفته می‌شوند، نه همه آن‌ها.

افزون‌برآن، چون در نگرش متفکران مسلمان، به‌ویژه از عصر ابن‌سینا تاکنون، بر علم حضوری به‌عنوان یکی از منابع نقش‌آفرین و سرنوشت‌ساز معرفت بشری تأکید شده است، باید در روند پیش‌گفته درنگ کرد و براساس این آموزه به اصلاح و ترمیم دیدگاه آنان پرداخت. حاصل این ترمیم چنین است:

اولاً، مفاهیم ماهوی مسبوق به زمینه‌ای شخصی‌اند و آن یا علم حضوری است، مانند مفهوم کلی ترس که آن را از علم حضوری به ترس و ادراک خیالی حاصل از این علم حضوری برمی‌گیریم، و یا حواس ظاهری است، مانند مفهوم شیرینی و شوری، سرما و گرما، که این‌گونه مفاهیم را از راه حس چشایی و لامسه برمی‌گیریم. البته از منظر نگارنده، معرفت به یافته‌های مستقیم حسی، بدون تفسیر و تعبیر، همانند قضایای وجدانی و مفاهیم به‌کارگرفته‌شده در آن‌ها، مستقیماً از علوم حضوری برگرفته می‌شوند.

ثانیاً، مفاهیم فلسفی و منطقی درنهایت از علوم حضوری برگرفته می‌شوند. هنگام شرح نظریه برگزیده، به چگونگی انتزاع مفاهیم فلسفی و منطقی از علوم حضوری بازمی‌گردیم.

۲. راه‌حل برگزیده

با اندکی تأمل و کاوش، روشن می‌شود که در نظریه رایج، که در پاسخ به مسئله منشأ تصورات یا مفاهیم

---

۱. با نگاهی ژرف و گسترده به آثار حکمای مسلمان، درباره چگونگی برگرفتن مفاهیم، به‌ویژه مفاهیم کلی، از واقعیات عینی در میان آنان دو دیدگاه برجسته به‌چشم می‌خورد: ۱. نظریه تقشیر یا تجرید؛ ۲. نظریه تعالی صدرایی. ازآنجا که دراثری دیگر آن‌ها را کاویده‌ایم، از تکرار آن‌ها در اینجا می‌پرهیزیم.

روشن است که نظریه نخست را باید تقریری از نظریه انتزاع دانست. اما در باره نظریه تعالی چه باید گفت؟ گرچه ممکن است کسی بپندارد که این نظریه نیز از تقریرهای نظریه انتزاع است؛ اما به‌نظر می‌رسد دشوار است که بتوان نظریه تعالی صدرایی را از قرائت‌های نظریه انتزاع به‌شمار آورد؛ ر.ک: حسین‌زاده، ۱۴۰۰، فصل سوم.

حقیقی عرضه شده است، گسلی ژرف مشهود است و به ترمیم نیاز دارد. ازاین‌رو، راه‌حل پیش‌گفته کارایی لازم را ندارد و باید درپی راه‌حل دیگری بود. به‌نظر می‌رسد این مشکل از بی‌توجهی به علم حضوری و بهره‌گیری از آن در ساحت معرفت‌شناسی ناشی شده است. افزون‌براین، در طبقه‌بندی مفاهیم یا تصورات، به‌جای تقسیم آن‌ها به اولی و ثانوی، لازم است آن‌ها به دو دسته بدیهی و نظری تقسیم شوند. مفاهیم نظری از راه تعریف و البته به کمک نیروی ادراکی عقل به مفاهیم بدیهی منتهی می‌شوند و منشأ آن‌ها مفاهیم بدیهی است. اما منشأ معرفت‌های تصوری یا مفاهیم حقیقی بدیهی چیست؟

با سیری در انبان ذهن، که انباشته از مفاهیم یا تصورات است، بدین نتیجه می‌رسیم که مفاهیم نظری از مفاهیم بدیهی به‌دست می‌آیند و مفاهیم بدیهی از علوم حضوری ناشی می‌شوند. از این‌رو، منشأ همه مفاهیم یا تصورات بدیهی، علوم حضوری است.

بدین‌سان، برپایه دیدگاه برگزیده، در اینجا دو ادعا وجود دارد که باید از یکدیگر متمایز شوند: ۱. برگرفته شدن مفاهیم نظری از مفاهیم بدیهی؛ ۲. برگرفته شدن همه مفاهیم بدیهی از علوم حضوری.

آشکار است که در مورد مدعای نخست، اختلاف‌نظر درخور توجهی دیده نمی‌شود؛ ولی درباره ادعای دوم، چنین نیست. دیدگاه برگزیده درباب ادعای دوم این است که همه مفاهیم بدیهی از علوم حضوری برگرفته می‌شوند.

گفتنی است که با تبیین نظریه برگزیده، افزون‌بر اثبات آن، مشکلات نظریه پیش‌گفته و دیگر نظریه‌های بدیل و رقیب، که مهم‌ترین آن‌ها جامعیت نداشتن است، روشن می‌شود.

۳. تبیین دیدگاه برگزیده

بر پایه دیدگاه برگزیده، منشأ همه تصورات یا مفاهیم حقیقی، معرفت‌های حضوری‌اند؛ چراکه تصورات یا مفاهیم حقیقی یا بدیهی‌اند یا نظری؛ و مفاهیم نظری از مفاهیم بدیهی برگرفته می‌شوند؛ لیکن همه مفاهیم بدیهی از علوم حضوری ناشی می‌شوند. بدین‌سان، منشأ همه مفاهیم نظری نیز به‌واسطه مفاهیم بدیهی، معرفت‌های حضوری است. می‌توان گامی فراتر نهاد و گفت که مفاهیم غیرحقیقی نیز این‌گونه‌اند؛ البته بحث درباب مفاهیم غیرحقیقی و چگونگی ارجاع آن‌ها به معرفت‌های حضوری به پژوهش دیگری نیاز دارد.

چنان‌که گذشت، با دقت در نظریه برگزیده، می‌بینیم که این نظریه دربردارنده دو ادعاست:

۱. برگرفته شدن مفاهیم نظری از مفاهیم بدیهی؛

۲. برگرفته شدن همه مفاهیم بدیهی از علوم حضوری.

هریک از این دو ادعا بر دلیلی مبتنی است و به اثبات نیاز دارد. دلیل مورد استناد ما معرفت حضوری است. با مراجعه به شهود و علوم حضوری همگانی می‌توان هر دو مطلب را اثبات کرد. تجربه شهودی ذهنی و علم حضوری درون ذهنی بر هر دو ادعا گواهی می‌دهد.

توضیح اینکه با مراجعه به انبان ذهن و علم حضوری در مرتبه ذهن، می‌توان مفاهیم بدیهی و نظری را به‌گونه‌ای شهودی استقرا کرد و آن‌ها را این‌گونه طبقه‌بندی نمود و در نتیجه نظریه برگزیده را اثبات کرد:

۳-۱. گستره مفاهیم بدیهی

پیش‌تر دیدیم که شمار یا گستره مفاهیم بدیهی بر نظریه‌ای مبتنی است که در باب معیار بداهت مفاهیم یا تصورات عرضه می‌شود. بر پایه نظریه برگزیده در آن باب، معیار بداهت مفاهیم یا تصورات بدیهی، ارجاع به معرفت‌های حضوری همگانی است (ر.ک: حسین‌زاده، ۱۳۸۸ب، فصل چهارم و پنجم). بر اساس آن معیار، شمار مفاهیم بدیهی بسیار و قلمروشان گسترده است.

مفاهیم بدیهی که بر پایه معیار برگزیده، ارجاع به معرفت‌های حضوری دارند، عبارت‌اند از:

۱. **مفاهیم جزئی محسوس**، همچون مفهوم «این شیرینی»، «این شوری» و «این زبری»؛

۲. **مفاهیم جزئی خیالی** که حاکی از مفاهیم فوق‌اند؛

۳. **مفاهیم جزئی شهودی**، نظیر مفهومی یا تصوری که قوه خیال، بعد از علم حضوری به خود، افعال، حالات و قوای نفسانی خویش، از آن یافته شهودی می‌گیرد. بدین‌روی، مفهوم جزئی «من» که به ذات من اشاره دارد و از آن حکایت می‌کند، و نیز مفاهیم جزئی ترس، شادی و تصمیم و دیگر مفاهیم مانند آنها، بدیهی‌اند. بدین‌سان، این دسته از مفاهیم، همچون مفاهیم دسته اول و دوم، بدیهی‌اند.

گفتنی است که تمایز مفاهیم جزئی محسوس و مفاهیم جزئی شهودی و تفکیک آنها از یکدیگر، نگرشی ابتدایی بر اساس دیدگاه رایج است. لیکن بر پایه مبنای برگزیده، مفاهیم جزئی محسوس نیز شهودی و برگرفته از علوم حضوری‌اند. ازهمین‌رو، میان این دو دسته تمایزی نیست. مفاهیم جزئی محسوس، همچون مفاهیمی که آنها را «جزئی شهودی» نامیدیم، مسبوق به علوم حضوری‌اند و ذهن با قوه خیال از آنها تصویربرداری می‌کند.

مفاهیمی که از حواس ظاهری برمی‌گیریم، مانند مفهوم «این شیرینی»، «این شوری» و «این زبری»، نیز از علوم حضوری به دست می‌آیند؛ چراکه حواس ظاهری نیز مفید معرفت حضوری‌اند. با حواس ظاهری، احساس شوری یا شیرینی در ما ایجاد می‌شود و معرفت ما به احساس، حضوری است. سپس با انعکاس آن در ذهن، قوای ادراکی از آن قضیه و مفهوم می‌سازد (ر.ک: همو، ۱۴۰۰، فصل سوم).

با تأمل در آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم که بر اساس دیدگاه برگزیده، سه قسم مفهوم پیش‌گفته در واقع یک دسته بیش نیستند؛ همه آن‌ها را می‌توان مفاهیم جزئی خیالی به‌شمار آورد که حاکی از علوم حضوری‌اند.[۱]

۴. مفاهیم کلی محسوسی که تصورات جزئی آن‌ها به‌گونه‌ای مستقیم از حواس ظاهری به‌دست می‌آیند و عقل از چنین تصورات یا مفاهیمی، آن مفاهیم کلی را انتزاع کرده است؛ همانند شوری، ترشی، زبری، سوزش و خارش. این دسته از مفاهیم نیز بدیهی‌اند؛ در برابر مفاهیم کلی محسوسی که به‌گونه‌ای غیرمستقیم از حواس ظاهری به‌دست می‌آیند و نظری به‌معنای غیربدیهی‌اند؛ همچون الکترون، پروتون، نوترون، ماده، انرژی، جاذبه و مانند آن‌ها؛ البته اگر این نمونه‌ها را مفاهیمی حقیقی و ماهوی بشماریم.

۵. مفاهیم کلی شهودی که تصورات جزئی آن‌ها، مستقیم از علوم حضوری به‌دست می‌آیند و عقل از چنین تصورات یا مفاهیمی، آن مفاهیم کلی را انتزاع کرده است؛ همچون مفهوم ترس، شادی و تصمیم و دیگر مفاهیم مانند آن‌ها. این دسته از مفاهیم نیز بدیهی‌اند.

۶. مفاهیم فلسفی‌ای که عقل از راه علوم حضوری به آن‌ها دست می‌یابد، همچون، علت، معلول، غنی، فقیر، ممکن و واجب. این‌گونه مفاهیم نیز بدیهی‌اند؛ دربرابر مفاهیم فلسفی دیگری که منشأ انتزاع آن‌ها، مستقیماً علم حضوری نیست و از این طریق به‌دست نمی‌آیند، مانند مفهوم «دور» و «تسلسل». این دسته از مفاهیم فلسفی، نظری‌اند.

۷. مفاهیم منطقی که به تعریف نیاز ندارند و تعریف‌هایی که برای آنها ارائه شده است، تعریف‌هایی لفظی یا اصطلاحی‌اند که کاربرد دقیق آن مفاهیم را مشخص می‌کنند؛ نظیر مفهوم منطقی کلی، جزئی و جهات سه‌گانه وجوب، امکان و امتناع منطقی.[۲]

۸. مفاهیم ارزشی؛ به‌نظر می‌رسد بسیاری از مفاهیم موضوعات اخلاقی، همچون ظلم، دزدی، عدالت و نیز مفاهیم محمولات اخلاقی، همچون زشت و زیبا، و خوب و بد، بدیهی‌اند و به تعریف نیاز ندارند. اختلافاتی که گاه درباره این‌گونه مفاهیم دیده می‌شود، به‌لحاظ تعریف آن‌ها نیست، بلکه در واقع، به تبیین هویت فلسفی و تشخیص مصادیق آن‌ها و اموری مانند این دو مسئله بازمی‌گردد. آشکار است که میان مبحث تعریف و این‌گونه مسائل، تمایزی بنیادین وجود دارد.

---

۱. و البته علوم حضوری همگانی.

۲. درباره تمایز مفهوم وجوب، امکان و امتناع منطقی دربرابر وجوب، امکان و امتناع فلسفی، به‌تفصیل بحث کرده‌ایم: حسین‌زاده، ۱۳۸۹، فصل دوم؛ همو، ۱۳۸۸ الف، فصل چهارم.

روشن است که جز مفاهیم ارزشی، همه تصورات یا مفاهیم بدیهی هفت‌گانه پیش‌گفته قابل ارجاع به علوم حضوری‌اند و از شهودات برگرفته می‌شوند. لیکن آیا مفاهیم ارزشی نیز این‌گونه‌اند و مستقیماً از علوم حضوری به‌دست می‌آیند؟ پاسخی سرراست به این مسئله درخور کاوش بیشتری است. به‌نظر می‌رسد برخلاف مفاهیم شهودی، مفاهیم ارزشی مستقیماً از علوم حضوری انتزاع نمی‌شوند؛ هرچند درنهایت قابل ارجاع به آن‌ها هستند. بدین‌سان، حتی براساس این نظریه که مفاهیم ارزشی را بدیهی می‌شمرد و نه نظری، این دسته مفاهیم مستقیماً از علوم حضوری برگرفته نمی‌شوند؛ هرچند همه مفاهیم نظری و نیز مفاهیم ارزشی درنهایت از علوم حضوری برگرفته می‌شوند.

حاصل اینکه دلیل مورد استناد ما معرفت حضوری است و استقرای شهودی و علم حضوری درون ذهنی، و به بیان دیگر، تجربه شهودی ذهنی، بر برگرفته شدن همه مفاهیم بدیهی از علوم حضوری گواهی می‌دهد.

۳-۲. گستره مفاهیم نظری

ازآنجاکه در نوشتاری دیگر به‌تفصیل درباره گستره مفاهیم نظری و شمار آن‌ها بحث و بررسی کرده‌ایم (ر.ک: حسین‌زاده، ۱۴۰۰، فصل سوم)، دراینجا تنها نموداری را که دربردارنده مفاهیم بدیهی و نظری براساس مبنای برگزیده است، عرضه می‌کنیم. در این نمودار با نگاهی به طبقه‌بندی مفاهیم، جایگاه مفاهیم بدیهی و نیز مفاهیم نظری را مشخص می‌سازیم:

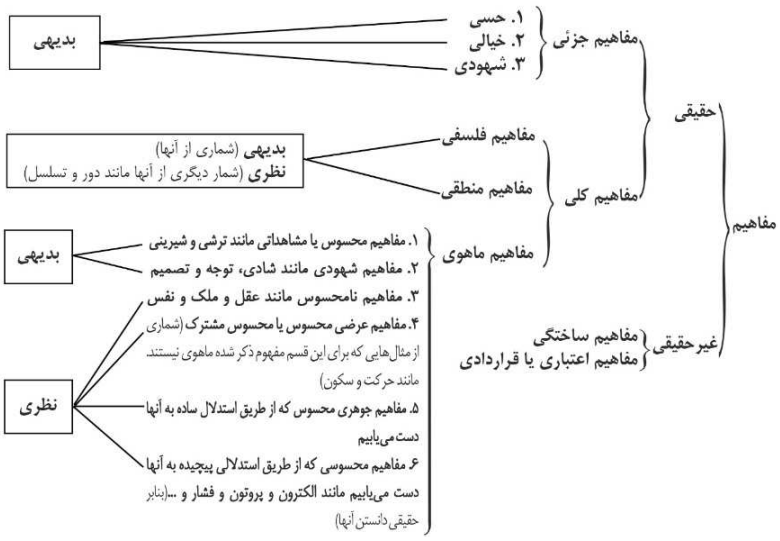

به هر روی، از مباحث طرح شده در تبیین دیدگاه برگزیده بدین نتایج رهنمون می‌شویم:

اولاً، با شهود و تجربه درون ذهنی درمی‌یابیم که مفاهیم نظری از مفاهیم بدیهی برگرفته می‌شوند و همه مفاهیم بدیهی از علوم حضوری ناشی می‌شوند. ازاین‌رو، نظریه ارجاع به علوم حضوری به‌گونه‌ای درباره مفاهیم نظری نیز ساری و جاری است؛ زیرا مفاهیم نظری به مفاهیم بدیهی ارجاع می‌یابند و از آن‌ها برگرفته می‌شوند. اگر معرفت حضوری نمی‌داشتیم، دسترسی به مفاهیم بدیهی و فهم و درک آن‌ها ناممکن و متعذر، یا دست‌کم در مواردی دشوار می‌بود. بدین‌سان، می‌توان منشأ و چگونگی پیدایش مفاهیم نظری را این‌گونه تحلیل و تبیین کرد که منشأ مفاهیم نظری نیز به‌واسطه مفاهیم بدیهی، معرفت‌های حضوری است؛ چنان‌که مفاهیم غیرحقیقی نیز به مفاهیم حقیقی و سپس به علوم حضوری بازمی‌گردند.

ثانیاً، دیدگاه ارجاع مفاهیم بدیهی به علوم حضوری جامعیت دارد و همه مفاهیم بدیهی را در برمی‌گیرد. مفاهیم بدیهی، به‌رغم اینکه گوناگون‌اند و دسته‌های متفاوتی را تشکیل می‌دهند، همگی به علم حضوری ارجاع می‌یابند؛ البته مفاهیم جزئی مستقیماً از علوم حضوری برگرفته می‌شوند و مفاهیم کلی به‌نحوی غیرمستقیم.

ب) چگونگی دستیابی به مفاهیم از راه علم حضوری

اکنون با این پرسش بنیادین روبه‌رو می‌شویم که مفاهیم حقیقی چگونه از علوم حضوری برگرفته می‌شوند؟

برپایه دیدگاه برگزیده در قلمرو مفاهیم یا تصورات، مفاهیم نظری از مفاهیم بدیهی برگرفته می‌شوند؛ ولی مفاهیم بدیهی، خود، از علوم حضوری. نه‌تنها مفاهیم ماهوی شهودی همچون ترس، غم، شادی، تصمیم، توجه، تمرکز، تفکر و تخیل را از علوم حضوری برمی‌گیریم، بلکه مفاهیم فلسفی و حتی مفاهیم حسی بدیهی را از معرفت‌های حضوری برمی‌گیریم. اگر با علم حضوری واقعیاتی چون ترس، غم، شادی، لذت، درد، تصمیم، توجه و تمرکز و حتی مفاهیم مستقیماً برگرفته از حواس ظاهری مانند شوری، شیرینی، ترشی، سوزش، خارش، زبری و نرمی را با شهود یا علم حضوری نمی‌یافتیم، نمی‌توانستیم از این حقایق درکی حقیقی داشته باشیم. نابینایان، یا کسانی که لامسه یا چشایی‌شان آسیب دیده است برخی مفاهیم حسی را از راه‌های دیگری آموزش می‌بینند. آنان حتی پس از آموزش، درک بسیار مبهمی از آن مفاهیم دارند و تازه این مقدار درکشان نیز پس از آن است که آموزگار ازسویی خود این دسته از مفاهیم را شهود کرده است، و ازسوی‌دیگر، به کمک مفاهیم دیگری که خودِ نابینا (یا ناشنوا و...) از علوم حضوری‌اش مانند درد، سوزش و خارش برگرفته است، به او آموزش می‌دهد. بدین‌سان معرفت حضوری،

تنها راه دستیابی به مفاهیم حقیقی، چه مستقیم چه غیرمستقیم، است. اما چگونه می‌توان از راه شهود یا علم حضوری به تصورات یا مفاهیم بدیهی و سپس به تصورات یا مفاهیم نظری دست یافت؟

با تأمل در یافته‌های موجود در ذهن و بررسی آن‌ها روشن می‌شود که پیش از دستیابی به تصورات یا مفاهیم بدیهی، به آن‌ها معرفت حضوری داریم؛ سپس تصورات یا مفاهیم بدیهی را بدون نیاز به آموزش و آموزگار، از آن معرفت‌های حضوری برمی‌گیریم. برای توضیح راه‌حل برگزیده، از مفاهیم حسی بدیهی آغاز می‌کنیم.

احساس‌هایی که برای ما حاصل می‌شوند، به‌رغم اینکه به خودی خود علم نیستند، متعلق علم حضوری قرار می‌گیرند و با علم حضوری برای ما معلوم می‌شوند. ما واقعیت یا هستی درد، سوزش، خارش، شوری، شیرینی، ترشی و... را احساس می‌کنیم، نه مفهوم آن‌ها را، و خودِ وجودِ آن‌ها متعلق معرفت ما قرار می‌گیرد و در واقع، هستی آن‌ها با هستی نفس اتصال و اتحاد وجودی می‌یابد و درنتیجه می‌توانیم آن‌ها را بدون صور ذهنی یا مفاهیم بیابیم و شهود کنیم. پس از شهود، این علم حضوری که در صفحه نفس تحقق یافته است، به علم حصولی تبدیل می‌شود. آنچه از این تبدیل می‌دانیم این است که ـ مثلاً ـ علم حضوری به احساس سوزش در ذهن به‌گونه حصولی منعکس می‌شود، و انعکاس آن به‌گونه قضیه منطقی یا تصدیق است، نه مفهوم یا تصور منهای حُکم.

۱. فرایند دستیابی به مفاهیم

با نگاهی دقیق‌تر می‌توان فرایند دستیابی به مفاهیم را این‌گونه تحلیل کرد: پس از تماس با پدیده‌ای خارجی مانند عسل و چشیدن آن، در کام خود احساس شیرینی می‌کنیم؛ چنان‌که با شنیدن صدایی مهیب مانند موج ناشی از شکسته شدن دیوار صوتی، احساس ترس می‌کنیم. در اینجا گام‌ها یا مراحل گوناگونی را پس از مواجهه با پدیده‌ها می‌توان ترسیم کرد:

گام اول: در عضو حسی مانند اعصاب پوستی در لامسه و مرکز مربوط به آن در مغز تأثری ایجاد می‌شود. معرفت به این تأثرها که جایگاهشان اعصاب پوستی یا مرکز مربوط به آن حس ویژه در مغز است، علم حضوری است؛

گام دوم: پس از آن مرحله و درپی آن، تأثر و احساسی در نفس پدید می‌آید. معرفت بدین احساس، معرفتی حضوری است. ما خودِ آن احساس را می‌یابیم و با هستی آن اتصال وجودی می‌یابیم؛

گام سوم: احساس و تأثر حسی ایجادشده در نفس، انعکاس ذهنی می‌یابد و در ذهن از طریق یکی از قوا، و برپایه مبنای برگزیدهٔ قوه خیال، منعکس می‌شود؛ مانند اینکه بعد از چشیدن عسل، در ذهن ما این گزاره نقش می‌بندد: «من احساس شیرینی دارم».

گام چهارم: تفسیر و تعبیر احساس‌ها و تأثرات حسی ایجادشده در نفس؛ مانند اینکه «این عسل شیرین است» یا «سطح این میز زبر است»؛ در این مرحله، نفس یا عقل به تفسیر و تعبیر احساس‌ها و تأثرات حسی ایجادشده در نفس می‌پردازد.

گام پنجم: خود صور یا تصورات حسی که ادراک حسی از راه آن‌ها حاصل می‌شود.[۱]

۲. جایگاه صور یا تصورات حسی

درباره صور یا تصورات حسی با این پرسش روبه‌رو می‌شویم: صور یا تصورات حسی در کدام مرحله از آن مراحل پنج‌گانه تحقق می‌یابند؟ مرحله پنجم یا سوم و یا...؟ اگر بگویید جایگاه آن مرتبه پنجم است، آیا با دیگر مبانی برگزیده نگارنده از جمله این مبنا که صور یا تصورات حسی مستقیماً از حواس ظاهری گرفته می‌شوند، منافات ندارد؟ آیا می‌توان گفت: در مرحله سوم، علم حضوری به‌گونه گزاره در ذهن ما منعکس می‌شود و به قضیه‌ای وجدانی دست می‌یابیم که انعکاس مستقیم علم حضوری در ذهن است، سپس در مراحل دیگر، مفهوم موضوع و محمول آن قضیه را برمی‌گیریم؟ روشن است که پذیرش این نظریه به محذوری آشکار می‌انجامد؛ چراکه تصدیق وابسته به تحقق مفاهیم و تصورات است: بدون دستیابی به مفاهیم یا تصورات نمی‌توان تصدیقی داشت. چگونه آن یافتهٔ حضوری در گام سوم در ذهن به‌گونه تصدیق یا قضیه منطقی منعکس می‌شود و عقل یا نفس قضیه‌سازی می‌کند یا در گام چهارم عقل یا نفس به تعبیر و تفسیر آن می‌پردازد درحالی‌که ما هیچ‌گونه مفهومی از احساس‌های ذکرشده نداریم و در این پژوهش مدعی هستیم آن‌ها را از یافته‌های حضوری انتزاع می‌کنیم؟ به بیان روشن‌تر، تصدیق وابسته به تحقق مفاهیم است، و بدون دستیابی به مفاهیم یا تصورات نمی‌توان تصدیقی داشت. اکنون درحالی‌که انبان ذهن به‌کلی از هر مفهومی خالی است، چگونه علم حضوری به آن حالت را به‌گونه قضیه در ذهن منعکس می‌سازیم و سپس در ذهن به تعبیر و تفسیر آن می‌پردازیم؟

می‌توان مشکل را ژرف‌تر بیان کرد: گفتید در مرحلهٔ سوم، علم حضوری در ذهن به‌گونه تصدیق منعکس می‌شود و نه تصور و سپس ذهن با تحلیل این تصدیق یا قضیه، از آن تصوراتی را برمی‌گیرد. دراین‌صورت ـ یعنی این فرض که پس از انعکاس علم حضوری به‌گونه تصدیق در ذهن، ذهن تصوراتی را

---

۱. مراحل پنج‌گانه بالا به تبیین و توضیح بسیار نیاز دارد. ازآنجاکه در نوشتاری دیگر به تفصیل بحث کرده‌ایم، در اینجا تنها آن‌ها را برشمردیم؛ ر.ک: حسین‌زاده ۱۴۰۴ (در حال انتشار)، دلیل حسی و روش پژوهش تجربی؛ اعتبار، محدودیت و گستره، فصل اول.

از آن برمی‌گیرد ـ ادعای پیش‌گفته مبنی بر دریافت مستقیم تصورات از حواس ظاهری زیر سؤال می‌رود و اگر گفته شود نخست تصورات منعکس می‌شوند، سپس بلافاصله ذهن یا عقل از این تصورات قضیه می‌سازد، چنین گزینه‌ای با نظریه برگزیده شما سازگار نیست. اگر به وجه سوم تن دهید و بپذیرید که هر دو هم‌زمان رخ می‌دهند، بدین‌گونه که در مرحله سوم، با انعکاس علوم حضوری در مرتبه ذهن، هم تصورات منعکس می‌شود، هم تصدیقات که همان گزاره‌های وجدانی هستند، دراین‌صورت تقدم رتبی تصدیقات نسبت به تصورات به چه معناست؟پاسخ روشن است و رفع این محذور دشوار نیست. در میان گزینه‌های سه‌گانه، گزینه اخیر را برمی‌گزینیم. در مرحله سوم، با انعکاس علوم حضوری در ظرف ذهن، هم تصورات در ذهن منعکس می‌شوند و هم تصدیقات که همان گزاره‌های وجدانی هستند. ازآنجاکه تقدم تصورات بر تصدیقات در اینجا تقدم زمانی نیست، تصدیق یا قضیه وجدانی و مفاهیم موضوع و محمول آن هم‌زمان تحقق می‌یابند. در این مرتبه و با این لحاظ، تقدم و تأخری در کار نیست. بدین‌سان گزاره‌های وجدانی و مفاهیم آن‌ها در همان مرتبه که ذهن هنوز به مفهوم کلی دست نیافته است، تحقق می‌یابند و در ذهن منعکس می‌شوند و این مرتبه از ذهن غیر از مرتبه‌ای است که ذهن یا عقل از آن انعکاسِ ذهنی، مفهوم می‌سازد. با تأمل در تحلیل عرضه شده، نتیجه می‌گیریم منافاتی نیست میان اینکه نخست تصدیقی که انعکاس علم حضوری در ذهن است، داشته باشیم (تصدیقی وجدانی)، و سپس در مرحله یا مرحله‌های دیگر، ذهن یا عقل به مفهوم‌سازی روی آورد و مفهومی از آن حالت یا وضعیت یا احساس بسازد.

می‌توان گفت چنین تحلیلی با دیدگاه صدرالمتألهین درباره حقیقت تصدیق تأیید و تقویت می‌شود. تصدیق برپایه نگرش هستی‌شناختی وی، گونه دیگری از اقسام علم است که در برابر تصور قرار دارد و تصور جزء آن نیست. چنین حقیقتی، خواه آن را مفهومی وجودی بدانیم، خواه مفهومی ماهوی، واقعیتی بسیط است نه مرکب از چند تصور به‌اضافه حکم که فعل نفس است، و یا... (ر.ک: صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۶، ص۵۱-۵۳). از گفته صدرالمتألهین در این راستا برداشت می‌شود که تحقق تصدیق یا قضیه وجدانی و مفاهیم موضوع و محمول آن هم‌زمان است و لازم نیست تصورات بر قضایای یادشده تقدم داشته باشند.

چه‌بسا به ذهن خطور کند که دیدگاه صدرالمتألهین با تحلیل ارائه‌شده متفاوت است: بنابر دیدگاه برگزیده، تصور بر تصدیق تقدم دارد؛ هرچند چنین تقدمی دراین‌باره، از قبیل تقدم رتبی است[1] نه زمانی؛ اما از

۱. گفتنی است از تقدم رتبی، معنایی عام اراده کرده‌ایم که افزون‌بر تقدم صناعی و نیز تقدم با ترتیبی طبیعی در اعداد مانند تقدم عدد دو بر چهار، تقدم اجزای یک کل بر خود کل را نیز دربر می‌گیرد؛ هرچند چنین کاربردی شایع نباشد. برای کاربردهای تقدم و تأخر، ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۵، مرحله دهم، فصل اول.

نگاه صدرالمتألهین، تصور بر تصدیق حتی تقدم رتبی نیز ندارد. بدین روی، از این منظر میان این دو دیدگاه تمایز است و نباید آن‌ها را یکی دانست؛ اما آیا به‌راستی چنین است؟ آیا نمی‌توان این دو را یکی دانست؟

در واکنش به پرسش پیش‌گفته به‌نظر می‌رسد پاسخ مثبت است؛ زیرا از نگاه صدرالمتألهین نیز تصدیق قابل تحلیل و تجزیه است و همان‌گونه که موجود در ذهن به ماهیت و وجود، یا ماهیت در ذهن به جنس و فصل تحلیل می‌شود، تحلیل عقلی یا ذهنی تصدیق به اجزا و تقدم اجزا بر کل نیز امکان‌پذیر است. ازاین‌رو، صدرالمتألهین هنگام تفسیر دیدگاه‌های طرح‌شده درباره حقیقت تصدیق به‌صراحت بیان می‌کند که به‌لحاظ تحلیل است که حکم عارض تصور می‌شود نه به‌لحاظ هستی؛ و از این منظر است که تصدیق مجموعه‌ای از چند تصور انگاشته می‌شود؛ نه اینکه تصور محکوم‌علیه، محکوم‌به و حکم، قوام‌بخش ماهیت تصدیق باشند (ر.ک: صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۶، ص۶۱-۶۲).

بدین‌سان تصدیق به‌لحاظ وجود مبتنی بر تصور نیست، بلکه به‌لحاظ تحلیل این‌گونه است. به‌لحاظ هستی، بسیط است و جزئی ندارد تا سخن از تقدم اجزا بر کل به میان آید. اجزا و احکام آن‌ها از جمله تقدمشان در مقام ماهیت و هنگام تحلیل عقلی هستی تصدیق، متصور است.

به‌هرروی، در برابر مشکل محذور تقدم تصور بر تصدیق، دو راه‌حل یا دوگونه پاسخ می‌توان عرضه کرد:

۱. راه‌حل برگرفته ازنظریه ترکیب تصدیق از اجزا: امکان تقدم رتبی تصور بر تصدیق به‌لحاظ وجود؛

۲. راه‌حل برگرفته از نگرش صدرالمتألهین: بساطت تصدیق و بی‌معنایی تقدم تصور بر تصدیق به‌لحاظ وجود؛ به‌رغم ترکیب آن از اجزا و امکان تقدم تصور بر تصدیق در ظرف تحلیل.

بدین‌سان براساس هر دو راه‌حل، مشکل زدودنی است و با هر یک اشکال برطرف می‌شود؛ اما به دو گونه متفاوت. برپایه راه‌حل نخست، با مفروض انگاشتن ابتنای تصدیق بر اجزا، صرفاً تقدم زمانی اجزا بر کل، نفی می‌شود؛ اما تقدم به‌لحاظ مرتبه، ممکن و بی‌محذور است. چنین تقدمی را «تقدم رتبی» می‌نامیم؛ هرچند در اینجا معنای گسترده‌ای از تقدم رتبی اراده شده است. درنتیجه، مشکل با کلید تقدم رتبی و نفی تقدم زمانی برطرف می‌شود. براساس راه‌حل اخیر، تقدم رتبی سالبهٔ به انتفای موضوع است؛ زیرا برپایه آن، تصدیق به‌لحاظ هستی بسیط است و مرکب از اجزا نیست تا سخن از لزوم تقدم اجزا بر کل به میان آید؛ هرچند به‌لحاظ تحلیل، تحقق اجزا و لزوم تقدم متصور است. پس مشکل تقدم تصور بر تصدیق براساس این راه‌حل با بساطت تصدیق به‌لحاظ هستی زدوده می‌شود. تصدیق به‌لحاظ وجود مبتنی بر تصور نیست، بلکه به‌لحاظ تحلیل این‌گونه است. به‌لحاظ هستی، بسیط است و جزئی ندارد. اجزا و احکام آن‌ها از جمله تقدمشان در مقام ماهیت و هنگام تحلیل عقلی هستی تصدیق، متصور است.

درنتیجه، ذهن از علم حضوری تصویربرداری می‌کند و این تصویربرداری به‌گونه تصدیق است نه تصور.

۳. اختصاص فرایند ارائه شده به مفاهیم ماهوی

ممکن است اشکال شود: آنچه در فرایند دستیابی به مفاهیم بدیهی از راه علم حضوری ترسیم شد، تنها به مفاهیم جزئی شهودی اختصاص دارد و درنهایت شامل مفاهیم کلی شهودی ماهوی می‌شود؛ اما دیگر مفاهیم به‌ویژه مفاهیم فلسفی و ارزشی را دربرنمی‌گیرد؛ درحالی‌که این دو دسته مفاهیم در پیدایش و ساماندهی علوم انسانی نقش بیشتری دارند. حجم گسترده‌ای از مفاهیم علوم انسانی، مفاهیم فلسفی و ارزشی‌اند. نظریه برگزیده درباره این‌گونه مفاهیم ساکت است و تنها مفاهیم حسی و دیگر مفاهیم شهودی را کانون توجه قرار داده؛ درحالی‌که کاربرد آن‌ها در دانش‌های انسانی بسیار ناچیز است.

در ارزیابی و بررسی اشکال پیش‌گفته باید به نکاتی توجه کرد:

اولاً، چنان‌که در ادامه نوشتار روشن خواهد شد، کاربرد مفاهیم شهودی اعم از حسی و غیرحسی در دانش‌های انسانی، به‌ویژه علوم روان‌شناسی و تربیتی، حجم گسترده‌ای دارد.

ثانیاً، پس از تثبیت نظریه برگزیده درباره چگونگی دستیابی به مفاهیم بدیهی شهودی و اثبات این نظریه که یافته‌های معرفت‌های حضوری به‌صورت تصدیق یا قضیه منطقی در ذهن ما منعکس می‌شوند، تبیین چگونگی دستیابی به مفاهیم فلسفی و ارزشی به‌آسانی تحقق می‌پذیرد؛ چنان‌که در ادامه این مهم را بررسی خواهیم کرد.

۳. پرداختن به مفاهیم شهودی به‌ویژه مفاهیم حسی در مرحله نخست، ازاین‌روست که عموم نظریه‌های رایج در مسئله منشأ مفاهیم بر این نظریه نادرست استوارند که منشأ همه مفاهیم کلی و جزئی حواس‌اند. پژوهش کنونی پس از بررسی و ارزیابی دقیق بر این آموزه، خط بطلان می‌کشد و به‌لحاظ مبنا و بنا، خطای آن دیدگاه‌ها را آشکار می‌سازد. ازسویی باتوجه به نظریه برگزیده، منشأ همه مفاهیم کلی و جزئی، حتی مفاهیم حسی، علوم حضوری است. ازسوی‌دیگر، مفاهیم فلسفی، منطقی و ارزشی نیز با سازوکاری ویژه از معرفت‌های حضوری برگرفته می‌شوند.

۴. چگونگی انتزاع مفاهیم فلسفی و منطقی از علوم حضوری

گفتیم از تحلیلی که ارائه شد، چگونگی برگرفتن مفاهیم ماهوی از علوم حضوری براساس نظریه برگزیده به‌دست می‌آید. اما درباره مفاهیم فلسفی، منطقی و ارزشی نیز با این مسئله روبه‌روییم که آن‌ها

چگونه از علوم حضوری انتزاع می‌شوند؟ ازاین‌رو، در ادامه چگونگی برگرفتن مفاهیم فلسفی، منطقی و ارزشی را از علوم حضوری تبیین و بررسی می‌کنیم.

۴-۱. چگونگی انتزاع مفاهیم فلسفی از علوم حضوری

مفاهیم فلسفی را در نگاه آغازین می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱. مفاهیم بدیهی؛ ۲. مفاهیم نظری. روشن است که مفاهیم نظری از مفاهیم بدیهی برگرفته می‌شوند؛ اما مفاهیم بدیهی چگونه از معرفت‌های حضوری به‌دست می‌آیند؟ برای تبیین چگونگی برگرفتن مفاهیم بدیهی فلسفی از علوم حضوری، از باب نمونه، نگاهی به مفهوم علت و معلول می‌افکنیم. با شهود و تجربه‌ای درونی، می‌یابیم که تصمیم، توجه و تمرکز که از افعال جوانحی‌اند به «من» وابسته هستند و می‌بینیم که «من» بدون تصمیم، توجه و تمرکز نیز موجود است. ازاین‌رو، بی‌نیاز از تصمیم، توجه و تمرکز است؛ اما تصمیم، توجه و تمرکز نیازمند، معلول و وابسته به «من» هستند. در اینجاست که مفاهیم فلسفی بدیهی‌ای همچون مستقل، علت، بی‌نیاز و غنی یا واجب در برابر معلول، وابسته، نیازمند و فقیر یا ممکن را از یافته‌های حضوری خود برمی‌گیریم.

۴-۲. چگونگی انتزاع مفاهیم منطقی از علوم حضوری

مفاهیم منطقی نیز بر دو دسته‌اند: بدیهی و نظری. مفاهیم نظری مانند مفهوم دور و مفهوم تسلسل از مفاهیم بدیهی برگرفته می‌شوند و از راه تعریف به‌وسیله مفاهیم بدیهی به‌دست می‌آیند. اما مفاهیم بدیهی منطقی چگونه از معرفت‌های حضوری برگرفته می‌شوند؟ راه‌حل این نوشتار این است که مفاهیم منطقی از تجربه‌های شهودی درون ذهنی و با مشاهده یافته‌های مفاهیم ذهنی موجود در انبان ذهن به‌دست می‌آیند. برای نمونه، به مفهوم کلی و جزیی توجه کنید. برای به‌دست آوردن این دو مفهوم، نفس درون ذهن را می‌کاود و با اشراف بر مفاهیم موجود در آن، به مفهوم کلی و جزیی دست می‌یابد. برای مثال با شهود ذهنی می‌یابد که مفهوم انسان بر بیش از یک نفر صدق می‌کند؛ اما مفهوم رضا تنها یک مصداق دارد. ویژگی نخست را کلیت و ویژگی اخیر را جزئیت و درنتیجه، مفهوم انسان را کلی و مفهوم رضا را جزئی می‌نامد. جزئی و کلی دو مفهوم‌اند که حاکی از دو ویژگی و دو نحوه وجودند و بدین شیوه از مفاهیم موجود در ذهن به‌دست می‌آیند. همچنین است مفاهیمی مانند قضیه، استدلال، مفهوم، مصداق و... .

۴-۳. چگونگی دستیابی به مفاهیم ارزشی

چنان‌که گذشت براساس نظریه برگزیده، مفاهیم ارزشی نیز از راه معرفت‌های حضوری به‌دست می‌آیند. چگونگی دستیابی به مفاهیم ارزشی نیز همانند دیگر مفاهیم است. این دسته مفاهیم اگر نظری باشند، از راه مفاهیم بدیهی تعریف می‌شوند و به‌دست می‌آیند. ولی اگر بدیهی باشند، به علم حضوری ارجاع می‌یابند. البته ارجاع آن‌ها به معرفت‌های حضوری پیچیده‌تر از دیگر مفاهیم بدیهی است؛ زیرا این دسته مفاهیم ارزشی بدیهی از مفاهیم غیرارزشی برگرفته می‌شوند و درنتیجه نه به‌طور مستقیم، بلکه به‌واسطه این‌گونه مفاهیم، یعنی مفاهیم غیرارزشی بدیهی، به علوم حضوری ارجاع می‌یابند.

ج) دستاوردها

دیدگاه برگزیده دستاوردهای بسیاری دارد و در ساحت‌های گوناگونی تأثیرگذار است.

۱. تأثیر دیدگاه برگزیده در معرفت‌شناسی و روش‌شناسی

ازجمله مهم‌ترین آن دستاوردها، تأثیر ژرف نظریه یادشده در معرفت‌شناسی و بلکه روش‌شناسی است؛ چراکه براساس این نگرش می‌توان چالش خطاناپذیری وجدانیات یا گزاره‌های حاکی از علوم حضوری همگانی را پاسخ گفت و احتمال راه یافتن خطا به موضوعات و محمولات قضایای وجدانی را منتفی دانست. اشکالی که سلرز درباره داده‌های حسی طرح کرده، به گزاره‌های حاکی از علوم حضوری همگانی نیز تعمیم‌پذیر است. با راه حل برگزیده، اشکال مزبور درباره گزاره‌های حاکی از علوم حضوری همگانی که از یقینی‌ترین معرفت‌های بشری است، برطرف می‌شود.[۱]

افزون بر آنچه گذشت، دیگر دستاورد تحلیل عرضه‌شده، تمایز وجدانیات و اولیات یا بدیهیات اولیه از یکدیگر است. ازآنجاکه بدین مهم کمتر پرداخته‌ایم، نگاهی گذرا بدان می‌افکنیم.

۲. تأثیر دیدگاه برگزیده در تمایز وجدانیات و اولیات

دستاورد نظریه برگزیده در تمایز گزاره‌ها آشکار است. براساس نظریه برگزیده می‌توان تبیین ویژه‌ای برای تمایز وجدانیات و بدیهیات اولیه عرضه کرد. توضیح اینکه وجدانیات با بدیهیات اولیه، مشترکات بسیاری

---

۱. برای مطالعه اشکال پیش‌گفته و پاسخ‌های گوناگون ما به آن ر.ک: حسین‌زاده، ۱۴۰۰، ص۱۵۵-۱۷۲.

دارند؛ ازجمله اینکه معتبرترین و متقن‌ترین معرفت‌های حصولی و پایه‌های گزاره‌های نظری یقینی‌اند؛ افزون‌براین و مهم‌تر اینکه هر دو از علوم حضوری برگرفته می‌شوند. ولی هر دو دسته قضیه به‌رغم اشتراکات بسیار، تفاوت‌هایی نیز دارند. براساس تحلیل ارائه شده در باب تمایز مرحله اول و پنجم می‌توان میان آن‌ها این‌گونه فرق گذارد:

درحالی‌که بدیهیات اولیه گزاره‌هایی کلی و حقیقیه‌اند، وجدانیات به‌معنایی ویژه قضایایی شخصی‌اند؛ بدین‌معناکه محمول آن‌ها همچون موضوع‌شان مفهومی شخصی است. چنان‌که گذشت، با درون‌کاوی و اشراف بر نفس و ذهن و چگونگی کارکرد آن‌ها در مواجهه با پدیده‌ها درمی‌یابیم که ساختن مفاهیم، اعم از جزئی و کلی، پس از علم حضوری و شهودی به احساس رخ می‌دهد. پس از علم حضوری به احساسی مانند شیرینی یا ترس که در نفس حاصل می‌شود، این یافته حضوری به‌صورت قضیه منطقی یا تصدیق در ذهن منعکس می‌شود. فاعل‌شناسا مفهومی که ما آن را شیرینی می‌نامیم یا مفهومی که ما آن را ترس نام می‌نهیم درک می‌کند و از راه علم حضوری به آن، دست می‌یابد. بدین‌سان در این مرحله در ذهن قضیه‌ای انعکاس می‌یابد؛ قضیه‌ای که موضوع و محمولش برگرفته از علم حضوری است؛ قضیه‌ای مانند «من می‌ترسم»، «من احساس شیرینی می‌کنم» یا... . هریک از این قضایا، هم موضوعش جزئی (به‌معنای شخصی) است، هم محمولش. ذهن هنوز به مفهوم کلی دست نیافته و آن را انتزاع نکرده است تا گفته شود محمول امری کلی است، بلکه محمول جزئی است. پس از تجربه‌های مکرر و شهودات بسیار، نفس انسان آماده می‌شود که از این انعکاس‌های علم حضوری در ذهن خود مفاهیمی کلی بسازد. بدین‌ترتیب، با تمرکز بر یافته‌های خود، از این انعکاس علم حضوری در ذهن، مفهوم جزئی ویژه شیرینی برای او در ضمن قضیه‌ای شخصی منعکس می‌شود؛ قضیه‌ای که هم موضوع آن جزئی است هم محمولش. سپس عقل، یا نفس به کمک عقل، مفهوم کلی شیرینی را می‌سازد و در مرتبه‌ای دیگر از ذهن به مفهوم کلی شیرینی دست می‌یابد. پس از آن می‌تواند این مفهوم کلی را به‌کار گیرد و از آن قضایایی کلی بسازد.

گفتنی است افزون‌بر تمایز یا ویژگی ارائه شده که از نظریه برگزیده در تحلیل چیستی وجدانیات برخاسته و پیامد آن است، وجدانیات و بدیهیات اولیه فرق‌های دیگری دارند که مهم‌ترین آن‌ها عبات‌اند از:

اولاً، اولیات گزاره‌هایی تحلیلی‌اند؛ زیرا محمول آن‌ها از تحلیل موضوع به‌دست می‌آید، ولی وجدانیات ازآنجاکه محمولشان این‌گونه نیست، گزاره‌هایی ترکیبی‌اند.

ثانیاً، بنابر نظریه برگزیده در باب تعریف محمول من‌صمیمه یا خارج محمول، محمول در بدیهیات اولیه

از حاق موضوع انتزاع می‌شود؛ ازاین‌رو، خارج محمول یا محمول من‌صمیمه است؛ چنان‌که بنابر نظریه برگزیده و نیز بنابر نظریه مشهور، محمول در وجدانیات، حتی در گزاره «من هستم»، بالضمیمه است؛ زیرا در گزاره «من هستم» محمول که هستی و وجود است، عارض موضوع و زائد بر آن است: «الوجود زائد علی المهیة و عارض لها»؛ زیادت وجود بر ماهیت از قواعد مشهور فلسفه اسلامی به‌شمار می‌رود.[۱]

ثالثاً، در وجدانیات، حاکی در ذهن و محکی در درون نفس قرار دارد، ولی تحقق محکی در اولیات، فرضی یا تقدیری و به‌گونه دیگری است.[۲]

رابعاً، وجدانیات انعکاس ذهنی مستقیم علوم حضوری در نفس‌اند، اما بدیهیات اولیه این‌گونه نیستند و براساس نگرش برگزیده می‌توان آن‌ها را به معرفت‌های حضوری که تجربه‌های شهودی درون‌ذهنی‌اند، ارجاع داد.[۳]

۳. تأثیر دیدگاه برگزیده در ساماندهی علوم انسانی

در اینجا ممکن است این اشکال فراروی ما طرح شود: دستاوردهای بیان شده به معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و مانند آن که دانش‌هایی پایه و مبنایی‌اند، اختصاص دارند، اما علوم انسانی را دربرنمی‌گیرند. علوم انسانی برمبنای پیش‌گفته مبتنی نیستند، بلکه هر مبنای دیگری که در اینجا برگزینید، حتی اگر علم حضوری را انکار کنید، نتیجه‌اش همین دستاوردها خواهد بود. ازاین‌رو، معرفت حضوری نقش یا نقش چندان مهمی در پیدایش و ساماندهی علوم انسانی ندارد. مبنای مزبور معرفت‌شناختی است و دستاوردها و نتایج آن تنها در معرفت‌شناسی و درنهایت در روش‌شناسی آشکار می‌شود.

در برابر اشکال یادشده می‌توان گفت: دستیابی بدین نتیجه که نظریه برگزیده و دیگر نظریه‌های جایگزین آن در علوم انسانی دستاوردی ندارند، خود گونه‌ای دستاورد است. روشن است این پاسخ درصورتی است که هیچ دستاوردی برای آن نظریه‌ها در مبحث مزبور نیابیم؛ اما با پژوهشی هرچند کوتاه بدین نتیجه می‌رسیم که دستاورد نظریه برگزیده بسیار است.

---

۱. شرح و تفصیل این بحث مجال دیگری می‌طلبد.

۲. برای توضیح بیشتر درباره جایگاه تحقق محکی اولیات، ر.ک: حسین‌زاده، ۱۳۹۳، فصل چهاردهم.

۳. گرچه تمایزهای چهارگانه مزبور در لابه‌لای آثار نگارنده طرح شده است، شرح و پژوهش تفصیلی درباره تمایزهای آن‌ها شایسته و بلکه بایسته است و به مجال دیگری نیاز دارد.

روش پژوهش پیشنهادی برای حل چالش پیش‌گفته استقرای شهودی است. ازاین‌رو، برای بررسی و ارزیابی این اشکال و دستیابی به دستاوردهای نظریه برگزیده در ساحت علوم انسانی، هریک از علوم انسانی را جداگانه کانون توجه قرار می‌دهیم و با استقرایی شهودی، نقش نظریه برگزیده را در این ساحت می‌کاویم. ازآنجاکه عموم علوم انسانی همگن هستند و ازاین‌روی که اکنون بررسی همه علوم انسانی آسان نیست، تأثیر نظر برگزیده را تنها در مفاهیم یک رشته یا دو رشته از آن‌ها تحلیل می‌کنیم.

مفاهیم علوم روان‌شناختی و تربیتی

برای دستیابی به دستاوردهای نظریه برگزیده در ساحت علوم انسانی، با روان‌شناسی و گرایش‌های گوناگون آن آغاز می‌کنیم و مفاهیم این دسته علوم انسانی را می‌کاویم. اما چرا نخست به دانش‌های روان‌شناسی و علوم تربیتی می‌پردازیم؟ زیرا در آن‌ها بیشتر اقسام مفاهیم کلی به‌کار می‌رود و کاوش و پژوهش در این عرصه می‌تواند راهگشای دیگر علوم انسانی باشد.

به‌هرروی، قضایایی که در این دانش‌ها به‌کار می‌روند و کانون توجه‌اند یا از مفاهیم شهودی سامان یافته‌اند یا از مفاهیم حسی. غم، اندوه، شادی، نشاط، دلهره، ترس، سوزش، خارش، درد، عشق، تنفر و محبت نمونه‌های روشنی از مفاهیمی‌اند که در ساختن قضایای این دانش به‌کار می‌آیند. پیش‌تر تأکید کردیم که مفاهیم شهودی از یافته‌های حضوری حکایت می‌کنند؛ چنان‌که مفاهیم حسی نیز بنابر مبنای برگزیده این‌گونه‌اند؛ زیرا احساس‌های ما با علم حضوری و به‌گونه شهودی درک می‌شوند. ازاین‌رو، مفاهیم حسی خود دسته‌ای از مفاهیم شهودی‌اند؛ چنان‌که مفاهیمی همچون ترس، درد، شادی و محبت قسم دیگری از مفاهیم شهودی‌اند.

در روان‌شناسی و گرایش‌های گوناگون آن، افزون بر مفاهیم شهودی و نیز مفاهیم حسی که بنابر نظریه برگزیده دسته‌ای از مفاهیم شهودی‌اند و از علوم حضوری‌مان برگرفته می‌شوند، مفاهیم دیگری به‌کار می‌روند که می‌توان آن‌ها را مفاهیم ارزشی نام نهاد. کاربرد مفاهیم ارزشی، قلمرو گسترده‌ای دارد و به دانش‌هایی همانند اخلاق و حقوق و سیاست محدود نیست. ازاین‌رو، لازم است در ادامه بررسی کنیم و ببینیم مفاهیم ارزشی چگونه از علوم حضوری برگرفته می‌شوند.

در علوم روان‌شناسی، افزون بر مفاهیم شهودی و نیز مفاهیم ارزشی، مفاهیم فلسفی نیز بسیار به‌کار می‌روند؛ چنان‌که کاربرد مفاهیم فلسفی در دانش‌های فلسفی و فلسفه‌های مضاف و بلکه افزون‌بر روان‌شناسی، در دیگر دانش‌های تجربی بسیار گسترده است. درباره مفاهیم فلسفی نیز با این مسئله

روبه‌روییم که آن‌ها چگونه از علوم حضوری انتزاع می‌شوند؟ پیشتر در نوشتار کنونی، چگونگی برگرفتن مفاهیم فلسفی، مفاهیم منطقی و مفاهیم ارزشی را از علوم حضوری نیز تبیین و بررسی کردیم.

بررسی دیگر مفاهیم علوم روان‌شناختی و تربیتی

دیدیم حجم انبوهی از مفاهیم علوم روان‌شناختی مانند غم، اندوه، شادی، نشاط، دلهره، ترس، سوزش، خارش، درد، عشق، تنفر و محبت را می‌توان مفاهیم ماهوی و البته شهودی شمرد. همچنین هوش، حافظه، توهم، درون‌نگری، هوشیاری، خواب، تداعی، دوربینی، بیداری، اندیشه، نزدیک‌بینی، سوءظن، جنون، تردید، جزم یا یقین را می‌توان از گونه مفاهیم ماهوی و البته عمده آنها را شهودی به‌شمار آورد. افزون‌بر آن‌ها، مفاهیم ویژه دیگری نیز در روان‌شناسی و گرایش‌های آن به‌کار می‌روند؛ مانند اختلال، اختلال ادراکی، تهییج یا تحریک، توهم سمعی، توهم بویایی، توهم چشایی، توهم لمسی، تطابق، نظریه سطح سازش، درک مناسب، اصل مشارکت، این مفاهیم از چه دسته‌اند؟ برساختی‌اند یا حقیقی؟ ارزشی‌اند یا غیرارزشی؟

در دانش تعلیم و تربیت یا علوم تربیتی مفاهیمی نیز همچون تنبیه، تشویق، تذکر دادن، نظارت کردن، مشورت دادن یا مشاوره، تغافل، گذشت، ایثار و بخشش، بسیار به‌کار می‌روند. این مفاهیم نیز از کدام دسته‌اند؟ برساختی‌اند یا حقیقی؟ درصورت حقیقی بودن، ارزشی‌اند یا غیرارزشی؟ اگر غیرارزشی‌اند، ماهوی‌اند یا فلسفی؟ و... . برای داوری درباره این دو دسته مفاهیم و مانند آن‌ها، لازم است مقدمه زیر را کانون توجه قرار دهیم.

پیام‌دهی از راه علامت یا اصطلاح

برخی از واژه‌های حاکی از تصورات یا مفاهیم که در دانش‌های گوناگونی به‌کار می‌روند، علامتی‌اند برای اشاره به یک اصل یا یک نظریه. گاه در مقام گفتگو یا نوشتار از واژه اصل نیز استفاده می‌شود. برای روشن شدن این گفته، به تابلوهای راهنمایی و رانندگی توجه کنید. تابلویی که عکس کارگری را با بیل در دست نشان می‌دهد؛ این تابلو علامت این گفته یا پیام است که جاده در دست تعمیر است. یا علامت دیگری این پیام را می‌دهد که دورزدن در این مکان ممنون است و... . این علامت‌ها، دربردارنده یک یا چند گزاره است و این‌چنین پیام می‌دهد. همچنین واژه‌ها یا اصطلاحاتی در دانش‌های بسیاری به‌کار می‌روند که این‌گونه‌اند و آن‌ها از یک یا چند گزاره حاکی‌اند. اصل تناقض، اصل هوهویت و اصل علیت در منطق،

فلسفه و معرفت‌شناسی و مانند آن‌ها این‌گونه‌اند. اصل تناقض اصطلاحی است که با اصل تضاد متفاوت است و معنای آن این است که اجتماع دو نقیض محال است و هکذا اصل علیت و مانند آن‌ها.

بدین‌سان، اصل تطابق در روان‌شناسی احساس و ادراک و اصل هماهنگی در علوم تربیتی این‌گونه‌اند؛ ازاین‌رو، آن‌ها خود مفهومی حقیقی نیستند، بلکه تنها اصطلاحی هستند که به یک یا چند گزاره، و حتی گاه به یک نظریه اشاره دارند. همچنین واژه‌هایی همچون حس‌گرایی، پوزیتویسم، جزم‌گرایی و شکاکیت یا نسبیت‌گرایی که در دانش‌های گوناگونی مانند معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، روان‌شناسی، علوم تربیتی، اقتصاد و... به‌کار می‌روند، این‌گونه‌اند؛ آن‌ها اصطلاحاتی برساخته هستند که از نظریه‌ای حکایت می‌کنند.

از آنچه گفته شد، بدین نتیجه می‌رسیم که دسته‌ای از واژگان، صرفاً اصطلاح‌اند. این‌گونه واژگان از مفاهیمی حکایت می‌کنند که برساختی‌اند و نه حقیقی یا واقعی و در دانش‌های بسیاری به‌کار می‌روند. واژه ترکیبی اصل تناقض، اصل علیت، اهل هوهویت و قاعده الواحد در علوم عقلی و فلسفی از این دسته‌اند، گرچه خود علیت یا تناقض یا هوهویت مفهومی حقیقی‌اند، اما هریک از آن‌ها هنگامی که با اصل یا قانون ترکیب می‌شوند، اصطلاحی را پدید می‌آورند که مفاد آن حکایت از یک یا چند قضیه است. چنین مفاهیم و الفاظی که از آن‌ها حکایت می‌کنند، ساخته‌اند؛ بدین‌معناکه آن‌ها را عقل با کمک تخیل خلاق می‌سازد. در دیگر دانش‌ها نیز این‌گونه است، مانند قانون جاذبه یا اصل اینرسی در فیزیک.

بدین‌سان چنین مفاهیمی را که از اصطلاحات پیش‌گفته به‌دست می‌آیند نباید صرفاً مفهوم یا تصور دانست؛ بلکه در واقع آن‌ها یک یا چند گزاره‌اند و درنتیجه از بحث و کاوش کنونی خارج‌اند.

با توجه به آنچه گفته شد و براساس تحلیلی که گذشت، اکنون دوباره واژگان یا مفاهیمی را که در علوم تربیتی و روان‌شناسی به‌کار می‌روند کانون توجه قرار می‌دهیم و آن‌ها را وامی‌کاویم. در این کاوش بدین نتیجه می‌رسیم که برخی از آن‌ها همچون نظریه سطح سازش و اصل مشارکت، اصطلاح‌اند و این‌گونه واژگان به یک یا چند گزاره اشاره دارند؛ چنان‌که گروهی دیگر از آن‌ها مانند هوش، حافظه، درون‌نگری، توهم و... از مفاهیم غیرارزشی و آن هم ماهوی‌اند. مفاهیمی همچون اختلال، اختلال ادراکی و توهم نیز از مفاهیم کلی غیرارزشی و البته ماهوی‌اند.

افزون‌بر آن‌ها، مفاهیمی همچون تنبیه، تشویق، مشورت و دیگر مفاهیم همگن از قبیل مفاهیم فلسفی‌اند. هریک از این مفاهیم از یک هستی به‌لحاظ ویژه‌ای برگرفته می‌شوند و با لحاظ‌های گوناگون بر موجود ویژه و خاصی صادق‌اند. برای نمونه ضرب به‌لحاظ ویژه‌ای تأدیب، تنبیه، عدل و... است و با

لحاظ جهت دیگری تشفی، ظلم و قبیح است. همان‌گونه که مفاهیمی متعدد مانند حادث، معلول، ممکن، بسیط، بالفعل و واحد بر وجود ـ مثلاً ـ انسان صادق است، در اینجا نیز همین‌گونه است. برپایه نظریه برگزیده، مهم‌ترین ویژگی مفاهیم فلسفی این است که مابازای عینی جداگانه‌ای ندارند، برخلاف مفاهیم ماهوی که مابازای عینی جداگانه‌ای دارند؛ ازاین‌رو، وقتی می‌گوییم انسان شاد ترسو، در برابر هریک از این مفاهیم واقعیتی جداگانه قرار دارد که مابازاء و قالب آن‌هاست.

توضیح اینکه مفاهیم ماهوی مابازای خارجی جداگانه دارند. منظور از مابازاء، محکی بالعرض یا مصداق است. بدین‌سان، هریك از مفاهیم ماهوی، در خارج از ذهن، وجود و واقعیتی مختص به خود دارند. به تعداد مفاهیم ماهوی واقعیت خارجی وجود دارد. نمی‌توان دو مفهوم از مفاهیم ماهوی یافت که در برابر آن‌ها تنها یک وجود متحقق باشد؛ زیرا مفاهیم ماهوی حدهای وجود و حکایت‌های آن هستند؛ و در برابر هریك از آن‌ها محکی و وجود خاصی قرار دارد. البته بعضی از واقعیات به‌لحاظ وجود خارجی بر دیگری متکی‌اند؛ مانند اینکه اراده انسان، که کیف نفسانی است، بر وجود انسان تکیه دارد. آشکار است که معنای تکیه وجود یك ماهیت بر وجودی دیگر، این نیست که مابازای دو مفهوم ماهوی یك وجود باشد.

در برابر آن‌ها، مفاهیم فلسفی، مابازای جداگانه ندارند. این‌گونه مفاهیم اوصاف هستی‌اند و از چگونگی هستی اشیا حکایت می‌کنند. مفاهیم فلسفی صفات اشیای خارجی و عینی‌اند؛ چنان‌که مفاهیم منطقی صفات وجودهای ذهنی‌اند. از اینجا، تمایز مفاهیم فلسفی و مفاهیم منطقی نیز آشکار می‌شود؛ مفاهیم فلسفی اوصاف وجودها و واقعیت‌های خارجی‌اند و مفاهیم منطقی اوصاف وجودها و واقعیت‌های ذهنی.[۱]

براساس ویژگی یا معیار عرضه شده با بررسی مفاهیمی همچون تنبیه، تشویق و مشورت بدین نتیجه رهنمون می‌شویم که آن‌ها فلسفی‌اند؛ زیرا مابه‌ازای عینی جداگانه‌ای ندارند. اگر ماهوی می‌بودند، لازم بود مابه‌ازای جداگانه‌ای می‌داشتند. ازسوی‌دیگر آن‌ها برساخته و اعتباری نیستند.

به‌هرروی این دسته مفاهیم، بدیهی نیستند و ازاین‌رو از مفاهیم بدیهی و آن مفاهیم بدیهی ـ به‌گونه مستقیم یا غیرمستقیم[۲] ـ از علوم حضوری انتزاع می‌شوند.

---

۱. برای توضیح بیشتر، ر.ک: حسین‌زاده، ۱۳۸۸ب، فصل سوم.

۲. و غیرمستقیم درصورتی است که نتوان همه مفاهیم بدیهی را به‌طور مستقیم به علوم حضوری ارجاع داد؛ مانند مفاهیم ارزشی بدیهی.

لزوم اصلاح طبقه بندی مفاهیم

از کاوش و پژوهشی که در باب نقش معرفت‌های حضوری در پیدایش و ساماندهی علوم انسانی عرضه شد، بدین نتیجه رهنمون می‌شویم که باید در طبقه‌بندی مفاهیم یا تصورات تأمل کرده و آن را ترمیم و این‌گونه اصلاح کنیم: نخست مفاهیم را به حقیقی و غیرحقیقی تقسیم کرده و سپس مفاهیم حقیقی را به غیرارزشی و ارزشی طبقه‌بندی کنیم. در ادامه، مفاهیم غیرارزشی را به کلی و جزئی و مفاهیم کلی و جزئی نیز به اقسامی تقسیم کنیم. برای مفاهیم غیرحقیقی نیز اقسامی متصور است. نمودار ذیل طبقه‌بندی ترمیم شده را به تصویر می‌کشد:

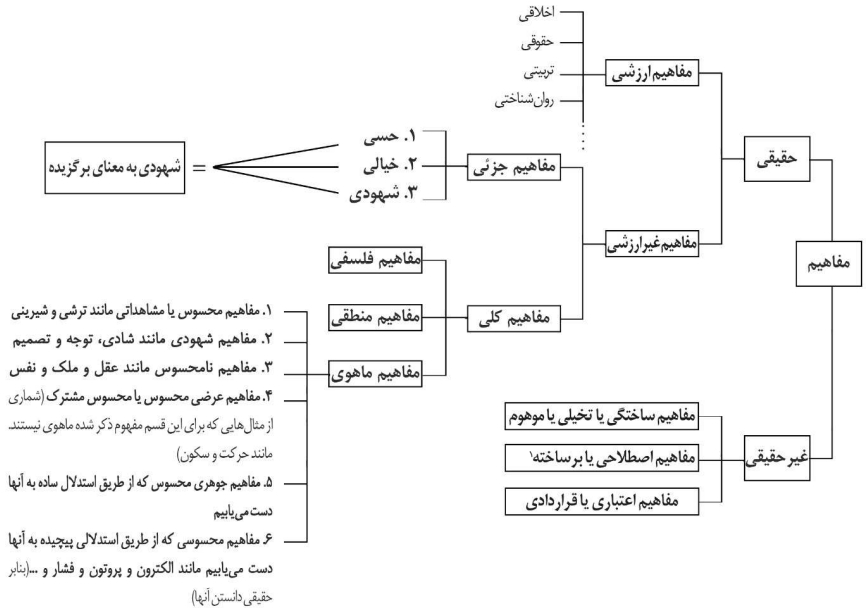

درباره طبقه‌بندی ترمیم شده، ممکن است اشکال شود: چرا مفاهیم ارزشی را همانند مفاهیم غیرارزشی به جزئی و کلی تقسیم نکردید؛ درحالی‌که این دسته مفاهیم نیز به جزئی و کلی تقسیم‌پذیرند؟

پاسخ روشن است و آن اینکه تقسیم‌ها برحسب نیاز علوم تحقق می‌پذیرند. اگر تقسیمی فایده یا ثمره‌ای درخور توجه نداشته باشد، چنین تقسیمی لغو و بیهوده است. گرچه تقسیم کردن مفاهیم ارزشی به جزئی و کلی فی‌نفسه ممکن است، اما از آنجاکه براساس استقرا و جستجوی بسیار، فائده‌ای برای آن نیافتیم از این تقسیم چشم‌پوشی کردیم.

---

۱. در واقع صفت «اصطلاحی» یا «برساخته» ، وصف لفظ است که به‌تبع آن، به مفهوم یا معنایی که لفظ بدان اشاره و از آن حکایت می‌کند، نسبت داده می‌شود. بنابر این صفت پیش‌گفته، وصفی به اعتبار لفظ دال است که مدلول نیز مجازاً بدان اتصاف می‌یابد.

درباره مفاهیم ارزشی، پرسش یا اشکال دیگری فراروی ما طرح می‌شود: آیا مفاهیم ارزشی ماهوی‌اند یا فلسفی‌اند یا گونه دیگری هستند؟ اگر فلسفی‌اند، باید ذیل مفاهیم فلسفی و اگر ماهوی‌اند، ذیل مفاهیم ماهوی قرار می‌گرفتند. ترسیم نمودار بدین‌گونه به محذور تداخل اقسام می‌انجامد. درصورتی این چالش برطرف می‌شود که آن‌ها را دسته چهارمی در کنار مفاهیم کلی ماهوی، فلسفی و منطقی بدانید؛ درحالی‌که آن‌ها قسمی جداگانه نیستند.

به‌نظر می‌رسد مفاهیم ارزشی، به‌رغم تنوع و فراوانی‌شان، همانند مفاهیم فلسفی‌اند، زیرا ویژگی‌های مفاهیم فلسفی بر آن‌ها صدق می‌کند. اما فلسفی یا همانند مفاهیم فلسفی دانستن آن‌ها مشکلی در طبقه‌بندی ایجاد نمی‌کند؛ چراکه در این طبقه‌بندی، بر توجه و لحاظ تمایز مفاهیم ارزشی از حقیقی غیرارزشی بنیان یافته است و پس از بیان اقسام با این لحاظ، در پایان کاوش و پژوهش به این نتیجه می‌رسیم که آن‌ها در حکم مفاهیم فلسفی‌اند. ازاین‌رو، در پایان می‌توان مفاهیم ارزشی را ذیل مفاهیم کلی فلسفی قرار داد.

نتیجه‌گیری

در پژوهش کنونی، بدین نتایج رسیدیم:

۱. منشأ همه مفاهیم یا تصورات حقیقی بدیهی، علوم حضوری است؛ مفاهیم نظری از مفاهیم بدیهی به‌دست می‌آیند و مفاهیم بدیهی از علوم حضوری سرچشمه می‌گیرند.

۲. مفاهیم غیرحقیقی با واسطه مفاهیم حقیقی، به علوم حضوری ارجاع می‌یابند.

۳. با درون‌کاوی و اشراف بر نفس و ذهن و چگونگی کارکرد آن‌ها در مواجهه با پدیده‌ها درمی‌یابیم که ساختن مفاهیم، اعم از جزئی و کلی، پس از علم حضوری و شهودی به احساس و انعکاس آن در ذهن رخ می‌دهد.

۴. نظریه برگزیده، دستاوردهایی ژرف و بنیادی در دانش‌های انسانی دارد.

۵. مهم‌ترین دستاوردهایش در معرفت‌شناسی و نیز روش‌شناسی است.

۶. دستاورد نظریه برگزیده در تمایز گزاره‌ها آشکار است. براساس آن، تبیین ویژه‌ای برای تمایز وجدانیات و بدیهیات اولیه می‌توان عرضه کرد.

۷. نقش نظریه برگزیده در مفاهیم دانش روان‌شناسی و نیز علوم تربیتی ژرف است و تأثیری بنیادی دارد.

۸. براساس این نظریه، باید طبقه‌بندی مفاهیم یا تصورات را ترمیم کنیم؛ ازاین‌رو، به اصلاح طبقه‌بندی آن‌ها پرداختیم.

منابع

۱. حسین‌زاده، محمد، ۱۳۸۸الف، ***فلسفه دین***، چاپ سوم (ویرایش مجدد)، قم، بوستان کتاب.

۲. ـــــــ ، ۱۳۸۸ب، ***معرفت بشری؛ زیرساخت‌ها***، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۳. ـــــــ ، ۱۳۸۹، ***معرفت دینی؛ عقلانیت و منابع***، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۴. ـــــــ ، ۱۳۹۳، ***مؤلفه‌ها و ساختارهای معرفت بشری؛ تصدیقات یا قضایا***، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۵. ـــــــ ، ۱۳۹۴، ***منابع معرفت (ویراست جدید)***، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۶. ـــــــ ، ۱۴۰۰، ***معرفت‌شناسی در گسترهٔ مفاهیم یا تصورات***، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۷. ـــــــ ، ۱۴۰۴ (در حال انتشار)، ***دلیل حسی و روش پژوهش تجربی؛ اعتبار، محدودیت و گستره***، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۸. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، ۱۴۱۶ق، «رسالة التصور و التصدیق» در: ***رسالتان فی التصور و التصدیق***، تحقیق مهدی شریعتی، قم، مؤسسه اسماعیلیان.

۹. صدر، سیدمحمدباقر، ۱۹۷۰م، ***فلسفتنا***، چاپ سوم، بیروت، دارالفکر.

۱۰. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۵، ***نهایة الحکمة***، تصحیح غلامرضا فیاضی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۱۱. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۰، ***مجموعه آثار***، چاپ هشتم، قم، صدرا.